

مشی و سیاست توده ای می گوید:

برای آزادی، علیه امپریالیسم این دو مبارزه از هم جدا نیستند؟

مقاله تحلیلی زنده یاد کیانوری، دیماه 1360: "ما تردید نداریم که امپریالیسم امریکا اگر در توطئه قهرآمیز براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، با شکست روبرو گردد. **تمام توجه خود را در جهت تقویت گرایش انحصارگرانه و آزادی ستیز در حاکمیت معطوف خواهد کرد.** ما هم اکنون شاهد این تلاش هستیم. تمام تبلیغات رادیوهای امپریالیستی در این جهت است که جریان بازگشت به قانونیت و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی را برای نیروهای راستین انقلابی چپ و حتی گروه‌های متعهد مسلمان غیرممکن سازند.

یکی از تحریفات عمده‌ای که در مورد سیاست حزب توده ایران و بویژه اندیشه‌های نورالدین کیانوری در انقلاب 1357 صورت گرفته این ادعاست که گویا حزب توده ایران و دبیر اول آن دمکراسی را فدای مبارزه ضد امپریالیستی کردند و آزادی را کم اهمیت و در مقابل، مبارزه برای استقلال ملی را در هر شرایطی عمده دانسته اند. دو گروه از دو سو این ادعا را مطرح می‌کنند:

1- گروه نخست کسانی هستند که اساسا و در نهایت به مسئله استقلال ملی اعتقاد ندارند و سخن از استقلال را در عصر "جهانی شدن" بی معنا می‌دانند. این عده غالبا واقعبینی بنام امپریالیسم را هم قبول ندارند و مبارزه ضد امپریالیستی را امری موهوم یا بهانه و دستاویزی برای سرکوب آزادی‌ها عنوان می‌کنند. نتیجه این که بسیاری از آنان حاضرند با جرج بوش هم برای "آزادی" خود متحد شوند.

2- گروه دوم کسانی هستند که خود را پاسبان مبارزه ضد امپریالیستی معرفی می‌کنند و به همه در این زمینه درس می‌دهند. این عده که اخیرا شخصیتی "ضد امپریالیست" و "عدالتخواه" بنام احمدی نژاد را کشف کرده‌اند بر ماجراجویی‌های دولت او نام "مبارزه ضد امپریالیستی" گذاشته، که به دلیل "عمده" بودن آن می‌توان بر سرکوب هر روزه آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی و صنفی وی چشم پوشید و بدنبال دلایل عمیق آن نرفت. نتیجه اینکه این عده برای مبارزه خیالی خود با امپریالیسم، عملا درکنار احمدی نژاد قرار گرفته اند.

این هر دو گروه راه خطا می‌روند. همچنان که حاکمیت کنونی جمهوری اسلام، به خطا تصور می‌کند می‌توان پشت شعارهای بی پشتوانه علیه امریکا و غرب، چهره ای ضد امپریالیستی به خود گرفته و در عین حال که برنامه‌های ارگان مالی امپریالیسم جهانی-بانک جهانی- را اجرا می‌کند، نیروهای مترقی و خواهان تحولات بنیادین در ایران را فریب داد و بدنبال خود کشاند. بلندگوی این فریبکاری روزنامه کیهان است و اتفاقا یکی از سرمقاله‌های اخیر این روزنامه به قلم حسین شریعتمداری همین ادعا را طرح کرده و از نیروهای چپ و دگراندیش می‌خواهد تا از حاکمیت کنونی با این ادعا که علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند همراهی کنند و درحقیقت دنباله رو آن شوند!

مبارزه برای استقلال و مبارزه برای آزادی

قبل از هر چیز باید توجه کرد که مبارزه ضد امپریالیستی یعنی مبارزه برای استقلال و مبارزه ضد استبدادی یعنی مبارزه برای دمکراسی و مبارزه ضد سرمایه‌داری یعنی مبارزه برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم. این سه عرصه مبارزاتی از هم جدا نیستند. همه اینها اجزای مختلف یک واقعیت، جوانب مختلف، عرصه‌های مختلف یک مبارزه یعنی مبارزه مردم برای رهایی اجتماعی، ملی و تاریخی هستند. درست به همین دلیل پیوند میان آنان ناگسستگی است.

برای آشنائی با مشی توده ای و دیدگاه تاریخی حزب توده ایران در این ارتباط، که پس از فراز و فرودهای مختلف در سالهای اولیه بنای حزب تا آغاز دهه 1330 و بحث های طولانی در مهاجرت و در سالهای پس از کودتای 28 مرداد، به مشی غالب در حزب توده ایران تبدیل شد، اتفاقاً از شخص نورالدین کیانوری، بطور خیلی روشن نمونه ای را می خوانید، زیرا وی بیش از همه رهبران حزب متهم به کم بها دادن به این مبارزه بوده است. کیانوری تاکید می کند:

"این یک واقعیت تاریخی - اجتماعی است، که از نظر آن نیروهایی که در راه به دست آوردن و تثبیت و تحکیم و گسترش استقلال ملی نبرد می کنند، میان مبارزه برای تامین استقلال ملی و مبارزه برای تامین آزادی فردی و اجتماعی ارتباط ناگسستگی وجود دارد. بدون تامین این آزادی ها نمی توان در درازمدت نیروهای خلق را متحد ساخت و داوطلبانه به میدان های نبرد سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی گسیل داشت و همیشه در صحنه آماده کارزار نگهداشت. هرگونه تلاش برای سرکوب و یا حتی محدود کردن آزادی برای دگراندیشان، موجب تفرقه در میان نیروهای انقلاب می شود و راه را برای نفوذ ضدانقلاب هموار می سازد. صدها جنبش مردمی شکست خورده در طول تاریخ درستی این حکم را تایید می کند." (دنیا شماره 11، سال 1360) (تاکیدها در اینجا و در همه جا از ماست)

بنابراین و بطور روشن میان مبارزه ضدامپریالیستی، یعنی در شرایط ایران، مبارزه برای استقلال و مبارزه برای تامین آزادی های فردی و اجتماعی "ارتباط ناگسستگی" وجود دارد و در غیراینصورت انقلاب ایران به سرنوشت دهها جنبش دیگر شکست خورده در طول تاریخ دچار خواهد شد. این موضع ثابت نورالدین کیانوری و حزب توده ایران در این زمینه است. ولی پیوند میان این جنبه های مختلف، این عرصه های مختلف مبارزات ملت ها یک رابطه مکانیکی و ساده نیست. سخن بر سر میله ای نیست که اگر در جایی تکان خورد چوبی را در جایی دیگر بالضروره تکان دهد. سخن بر سر یک پیوند ناگسستگی دیالکتیکی است. تجربه تاریخی جنبش انقلابی در ایران و جهان نشان می دهد که این جوانب مختلف در درازمدت با هم هماهنگ می شوند ولی در کوتاه مدت تکامل آنان شکل ناموزون دارد. در نتیجه مبارزه در یک عرصه پیشتر می رود، در حالی که در عرصه های دیگر عقب می ماند یا پشرفت می کند. گاه پیشرفت در یک عرصه تعیین کننده موجب پیشرفت در عرصه های دیگر می شود و گاه عقب ماندن در یک عرصه چنان بند و مانعی بر سر تکامل مبارزه در عرصه های دیگر بوجود می آورد که پیشرفت آنها را کاملاً قطع می کند.

تجربه کشور خودمان را نگاه کنیم. تاریخ حزب توده ایران در این زمینه چه چیز را نشان می دهد؟ در دوران مبارزه حاد برای ملی شدن نفت حزب توده ایران غیرقانونی بود. آیا حق داشت آزادی و دموکراسی را برای خود مقدم بر مبارزه همه خلق برای استقلال و ملی شدن نفت بدانند؟ این پرسش را از سوی دیگر می توان چنین طرح کرد: در آن شرایط حزب توده ایران از چه طریقی می توانست برای آزادی خود، برای آنکه دیگر یک حزب غیرقانونی نباشد مبارزه کند؟

نورالدین کیانوری می گوید :

"در دوران آخر دولت دکتر مصدق، حزب ما هنوز غیرقانونی بود، اما چون مبارزه ضد امپریالیستی جریان داشت و به اوج خود نیز رسیده بود، ما با تمام قوا از سیاست دکتر مصدق پشتیبانی می کردیم. در عین حال، در نشریات خود می نوشتیم که حزب ما را علنی کنید، بگذارید ما نیز علناً مبارزه کنیم، اما نمی گذاشتند. ما حتی برای آزادی فعالیت حزب دموکراسیون و تظاهرات به راه نمی انداختیم، ولی همواره گوشزد می کردیم که محدود کردن فعالیت حزب ما، توقیف روزنامه های ما و محکوم کردن اعضای حزب توده ایران در دادگاه ها، به زیان مبارزات ضدامپریالیستی خلق ما است. به این ترتیب ما هرگز این مسئله را در گرو مبارزه عمده و اصلی نمی گذاشتیم و در یک سال آخر حکومت دکتر مصدق با

تمام نیرو از او پشتیبانی کردیم. زیرا در آن لحظه، جهت عمده و تعیین کننده مبارزه، مبارزه با امپریالیسم بود." (5 - 1358)

بنابراین تجربه تاریخی خود حزب توده ایران به ما نشان می‌دهد که در مراحل معین تاریخی این امکان و این احتمال وجود دارد که یک جنبه مبارزه تابع جنبه دیگر شود. یعنی در یک مرحله معین، در یک لحظه معین، یک جنبه، یک عرصه از مبارزه معلوم می‌شود که نسبت به عرصه‌های دیگر عمده است. ولی این که این یا آن جنبه عمده است یعنی چه و چرا عمده است و از کجا می‌فهمیم که عمده است؟

عمده است یعنی این که تعیین کننده جنبه‌های دیگر است. در دوران مصدق مبارزه ضد امپریالیستی و برای ملی شدن نفت عمده بود. یعنی این که سرنوشت آزادی، سرنوشت حزب توده ایران و آزادی و قانونیت آن در آنجا تعیین می‌شد. حزب توده ایران با تظاهرات و دموکراسیون برای آزادی خودش آزاد نمی‌شد. با پیروزی جنبش ملی شدن نفت بود که آزاد می‌شد. این همان واقعیتی بود که رهبری جبهه ملی را در مبارزات آن دوران روزبروز بیشتر به تزلزل می‌انداخت. آنان در تصورات خود احساس می‌کردند که با پیروزی جنبش ملی شدن نفت این حزب توده ایران است که نه فقط آزاد می‌شود بلکه ممکن است حکومت را بدست گیرد. بنابراین سرنوشت آزادی حزب توده ایران و خلق ایران در شرایط تاریخی ابتدای سال‌های 30 در تظاهرات و فریاد و طلب آزادی و دموکراسی تعیین نمی‌شد، بلکه در سرنوشت مبارزه ضد امپریالیستی خلق برای ملی شدن نفت تعیین می‌شد، چنانکه تعیین شد. دیدیم که با شکست مبارزه ضد امپریالیستی، با ناکامی جنبش ملی شدن نفت، با کودتای 28 مرداد فرصت آزادی حزب توده ایران و خلق برای 25 سال از دست رفت.

یا مورد دیگر تجربه بلشویک‌ها در روسیه بود. آنان در مبارزه برای صلح بود که توانستند آزادی خود را بدست آورند و به قدرت برسند. در شرایط روسیه جنگ زده، صلح حلقه اصلی بود که مبارزه با امپریالیسم جهانی را به مبارزه با ارتجاع داخلی پیوند می‌داد و راه را برای آزادی می‌گشود.

البته چنین نیست که یک جنبه برای همیشه نقش عمده داشته باشد. همانطور که کیانوری در مورد تجربه جنبش ملی شدن نفت تاکید می‌کند "در آن لحظه" مبارزه با امپریالیسم جهت عمده و تعیین کننده بود. از فردای کودتای 28 مرداد مبارزه برای آزادی عمده شد. با کودتای 28 مرداد خواست ملی شدن نفت یک شبه از بین نرفته بود. ضرورت مبارزه برای استقلال با مواضع جدیدی که امپریالیسم بدست آورد حتی از قبل هم بیشتر بود اما امکان این مبارزه از بین رفته بود یا بشدت محدود شده بود. اکنون و بمدت 25 سال مبارزه برای آزادی‌ها بود که سرنوشت مبارزه ضد امپریالیستی را هم تعیین می‌کرد. شعارهای ضد امپریالیستی که حزب توده ایران در این شرایط مطرح می‌کرد مانند ملی شدن واقعی نفت یا کوتاه کردن دست کنسرسیوم غارتگر، خروج ایران از پیمان بغداد و سنتو، پیوستن ایران به جنبش عدم تعهد، لغو قرارداد نظامی ایران و آمریکا و غیره علیرغم اهمیت خود همه فرعی و تابع مبارزه برای آزادی‌ها شده بود.

بنابراین نه حزب توده ایران و نه نورالدین کیانوری هیچ گاه معتقد نبودند که همواره و در هر شرایطی مبارزه ضد امپریالیستی عمده و مبارزات دیگر غیر عمده و فرعی است. از دیدگاه آنان عمده بودن یکی و فرعی بودن دیگران بستگی به شرایط و از جمله به درجه تامین یکی، امکان مبارزه برای تامین آن و یا عدم تامین دیگری دارد.

انقلاب ایران و مسئله آزادی

به شرایط انقلاب ایران باز گردیم. در سال 1358 مسئله مبارزه برای بدست آوردن آزادی دیگر مطرح نبود. انقلاب و 25 سال مبارزه ضد سلطنتی این کار را کرده بود. آزادی در آن

حدی که یک حزب کمونیست، یک حزب چپ در یک کشور در حال رشد سرمایه‌داری و متأثر از مذهب می‌تواند انتظار و امید داشته باشد و حتی بیش از آن بوجود آمده بود. در سال 1358 ایران در میان تمام همسایگان سرمایه‌داری یا اسلامی خود تنها کشوری بود که در آن احزاب و سازمان‌های کمونیست و چپ آزاد بودند. این آزادی در تاریخ ایران بیسابقه بود. همانطور که کیانوری در سال 1358 می‌گوید:

"در ایران دموکراسی هنوز به آن حدی وجود دارد، که در گذشته هرگز نداشته ایم. حتی اگر چند ساله اول بعد از شهریور 1320 را هم با حالا مقایسه کنیم، شرایط فعالیت حزب ما چندان آسانتر از امروز نبوده است. در آن دوران، که دوران قدرتمندی حزب ما بود، می‌ریختند مراکز حزب را غارت می‌کردند، رفقای ما را می‌زدند، می‌کشتند، و در نقاط مختلف کلوب‌های ما را آتش می‌زدند، در بسیاری از نقاط ما اصلاً نمی‌توانستیم کلوب باز کنیم. خلاصه، شرایط هیچ از این بهتر نبود. در عین حال که قدرت ما بسیار زیاد تر بود، رقیبی در میدان نداشتیم، آزادی بیشتر از این برای ما وجود نداشت. در دوران دولت دکتر مصدق، حزب ما اصلاً علنی نبود و نمی‌توانست کار علنی بکند. ما روزها جرات نداشتیم به خیابان بیاییم." (پرسش و پاسخ - شماره 1 - مهر 1358)

بنابراین، این ادعا در سال 1358 که آزادی از بین رفته است تصور "گروه‌هایی است که شرایط مبارزه در دوران‌های به مراتب محدود تر دموکراسی را ندیده اند، از درون شرایط ارتجاع فاشیستی بیرون آمده‌اند و رویای یک دموکراسی مطلق و بدون هیچ بند و مانعی را در سر می‌پروراند." (همانجا)

پس مبارزه برای آزادی در این شرایط، در شرایطی که آزادی‌ها بطور نسبتاً گسترده‌ای وجود دارد، یعنی چه و به چه شکل خواهد بود؟ نورالدین کیانوری می‌گوید:

"ما گفته‌ایم باید **دستاوردهای انقلاب** ایران را تحکیم و تثبیت کنیم، آنها را گسترش دهیم و در درجه اول بکوشیم تا این دستاوردها برگشت ناپذیر گردند. یکی از دستاوردهای انقلاب ایران همین **دموکراسی خلقی** است که هم اکنون وجود دارد: امکان فعالیت نیروهای چپ، حتی در این جو نیرومند و همه گیر مذهبی. پس ما با تمام نیروی خود در تحکیم، تثبیت و بازگشت ناپذیر شدن این دست آوردها می‌کوشیم." (پرسش و پاسخ - 4 - آذر 1358)

ولی چگونه می‌توان این آزادی، این دموکراسی خلقی را تعمیق کرد؟ چگونه می‌توان جلوی خطر بازگشت دیکتاتوری را گرفت؟ از طریق تظاهرات و دموونستراسیون هر روزه در خیابان‌ها با شعار آزادی؟ از طریق آتش افروزی و جنگ افروزی و به جان هم انداختن ملیت‌ها؟ از طریق تشکیل دادن ائتلاف جنگ در هر کجا که کمترین احساس قدرتی به ما دست داد؟ نه! اینگونه آزادی‌ها تثبیت نمی‌شود. برعکس **جاده برای بازگشت دیکتاتوری** صاف می‌شود. مبارزه برای آزادی یعنی تشخیص اینکه چه نیروهایی از انقلاب ایران ضربه خورده‌اند و بنابراین دینفع در بازگشت به گذشته، بازگشت به شرایط دیکتاتوری هستند و گرفتن نوک تیز حمله برضد آنها. این نیروهای در درجه اول عبارت بودند از ارتجاع و امپریالیسم جهانی و سپس ارتجاع و کلان سرمایه‌داری غارتگر داخلی. بنابراین در شرایط سال 1358 این مبارزه برای استقلال و برای عدالت اجتماعی بود که سرنوشت آزادی‌ها را نیز در نهایت تعیین می‌کرد. نورالدین کیانوری در مورد این وضع در این مرحله چنین می‌گوید:

"آیا ممکن نیست مبارزه‌ای که امروز در ایران جریان دارد در مراحل بعدی تغییر جهت بدهد؟ یعنی نیروهای اسلامی به دلیل کسب موفقیت و یا سازش، دست از مبارزه علیه امپریالیسم- دشمن امروزی خود- بر دارند و مبارزه علیه کمونیسم و سازمان‌های مترقی چپ ایران را آغاز کنند، و یا دست به سرکوب‌هایی بزنند که مانند آن در بسیاری از کشورها علیه کمونیست‌ها انجام گرفته است؟ ما به هیچ وجه پیدایش چنین امکانی را در تحول شرایط اجتماعی ایران، نفی نمی‌کنیم. ممکن است در شرایط آینده ایران وضعی پیش بیاید که نیروهای راست بتوانند انقلاب را با شکست روبرو سازند، مواضع محکمی به دست آورند و

سمت گیری اصلی ضد امپریالیستی، دموکراتیک و خلقی آن را تغییر دهند و به نیروهای چپ حمله ور شوند و حتی آنها را قتل عام کنند. ممکن است حتی وضعی به مراتب بدتر از عراق، مانند اندونزی پیش بیاید. ما به عنوان یک حزب سیاسی چنین امکانی را به طور مطلق نفی نمی‌کنیم. اما می‌کوشیم تا چنین وضعی پیش نیاید. تمام تلاش ما برای اتخاذ سیاست درست، به خاطر این است که چنین فاجعه‌ای رخ ندهد. به همین جهت، از تمام **نیروهای سالم انقلابی می‌خواهیم تا در جهت هر چه عمیق تر و پیگیرتر کردن مبارزه علیه امپریالیسم با تمام قوا به کوشند، تا احتمال چنین بازگشتی را از بین ببرند و یا آن را کمتر کنند.**" (پرسش و پاسخ - آذر 1358)

می‌بینیم که مبارزه ضد امپریالیستی سال 1358 برای **تثبیت آزادی‌های** موجود بود نه به این دلیل که حزب توده ایران معتقد بود که مبارزه ضد امپریالیستی مهم است و مبارزه برای آزادی اهمیت ندارد. استفاده از آزادی برای دادن شعار آزادی کاری بی‌معناست. باید از آزادی‌های موجود برای تحکیم جنبه ضد امپریالیستی مبارزه بهره گرفت تا بنوبه خود از این طریق پشتوانه بازگشت به دیکتاتوری را ضعیف کرد. آیا این وضع ابدیست؟ در پاییز سال 1358 سفارت آمریکا تسخیر می‌شود. مبارزه ضد امپریالیستی اوج می‌گیرد. بتدریج مبارزه ضد سرمایه‌داری و ضد غارتگری و برای عدالت اجتماعی است که عقب می‌ماند. کیانوری در ابتدای سال 1359 اوضاع را از این نظر چنین ارزیابی می‌کند: "انقلاب ما با سه گرایش ضد امپریالیستی، ضد استبدادی و خلقی آغاز شد و پیش رفت. این انقلاب، در زمینه هر یک از این سه گرایش دستاوردهایی داشته است. ولی میزان پیروزی و موفقیت در این سه گرایش یکسان نیست. به عنوان مثال، پیروزی در زمینه گرایش ضد امپریالیستی چشمگیر است، اهمیت بسیار دارد و می‌تواند پایه و اساس سایر موفقیت‌ها در زمینه‌های دیگر باشد. دستاوردهای انقلاب، در زمینه گرایش ضد استبدادی نیز چشمگیر است و تمام خلق از آن استفاده می‌کند. اما در مورد زندگی خلق و بهبود آن، ثمره محسوسی به چشم نمی‌خورد. (پرسش و پاسخ 14 فروردین 1359). اکنون به موازات دستاوردهای دموکراتیک و ملی مبارزه برای تحولات بنیادین بسود توده‌های مردم، برای اصلاحات ارضی، ملی شدن بازرگانی خارجی، تصویب قانون کار مترقی و ... اهمیت برجسته و حیاتی پیدا می‌کند.

تغییر شرایط در سال 1360

یک سال دیگر می‌گذرد. در اواخر سال 1360 هستیم. شرایط بار دیگر تغییر کرده است. با اعلام جنگ مسلحانه از سوی مجاهدین خلق، در اوج ترورها و کشتارها و اعدام‌ها، مسئله بازپس گرفتن آزادی‌های از دست رفته و محدود شده با تمام حدت آن در دستور روز قرار می‌گیرد. اگر تا دیروز تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی برای تثبیت آزادی‌ها مطرح بود، اکنون حفظ آزادی‌ها خود شرط تداوم مبارزه ضد امپریالیستی است. نورالدین کیانوری در مقاله‌ای به مناسبت سومین سالگرد انقلاب در دی ماه 1360 بر این نکته تاکید می‌کند. در این مقاله با اشاره به وجود **دو گرایش در حاکمیت** در زمینه برخورد با آزادی‌ها گفته می‌شود:

طرفداران یک گرایش "روی این اصل تاکید داشته‌اند که در جمهوری اسلامی ایران باید برای همه افراد جامعه، که حاضرند فعالیت سیاسی و اجتماعی خود را در چارچوب احترام بدون خدشه به قانون اساسی جمهوری اسلامی انجام دهند، همه آزادی‌های تضمین شده در قانون اساسی تامین و تضمین گردد و هرگونه تجاوز به این آزادی‌ها مورد پیگرد قانونی قرار گیرد."

اما گرایش دوم "ضمن پذیرش ظاهری قانون اساسی به عنوان پایه نظام اجتماعی، با محتوای آن در زمینه آزادی‌های فردی و اجتماعی سازگاری ندارند و تلاششان در این جهت است که

هر گونه آزادی، حتی آزادی فکر کردن را برای دگراندیشان ممنوع سازند. ... بدون تردید چهارمین سال انقلاب میهن ما سال مبارزه جدی بین این دو گرایش خواهد بود، زیرا **سرنوشت انقلاب تا حد بسیار زیادی** به نتیجه این مبارزه بستگی دارد." ("سومین سالگرد انقلاب شکوهمند میهن ما". دی ماه 1360)

پس سال چهارم انقلاب یعنی سال 1361 سال مبارزه میان دو گرایش بر سر آزادی هاست که تعیین کننده اساسی سرنوشت انقلاب خواهد بود.

امروز دیگر حدود ربع قرن است که می‌دانیم در سال چهارم انقلاب چه گذشت. مبارزه‌ای که برای سرنوشت انقلاب تعیین کننده بود، در آن مرحله، با غلبه امپریالیسم و نیروهای راست پایان یافت که حاصل آن دستگیری و زیر شکنجه رفتن نورالدین کیانوری و دیگر رهبران حزب توده ایران بود.

کیانوری در همین مقاله حتی یک گام پیشتر می‌گذارد و بر نکته مهم تری تاکید می‌کند. این نکته که سیاست امپریالیسم در آن لحظه تقویت نیروهای ضد آزادی در حاکمیت است. به نوشته وی:

"ما تردید نداریم که اگر **جبهه متحد ضدانقلاب به سرکردگی امپریالیسم امریکا** در هشتمین توطئه اش، یعنی توطئه قهرآمیز براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، با شکست روبرو گردد - که با هزار احتمال با شکست روبرو خواهد شد - **تمام توجه خود را در جهت تقویت همان گرایش انحصارگرانه و آزادی ستیز در حاکمیت معطوف خواهد کرد.** ما هم اکنون شاهد این تلاش هستیم. تمام تبلیغات رادیوهای امپریالیستی و فرستنده‌های ضد انقلابی در این جهت است که جریان بازگشت به قانونیت و تضمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی را برای نیروهای راستین انقلابی چپ و حتی گروه‌های متعهد مسلمان غیرممکن سازند. نگاهی به مطبوعات کثیرالانتشار ماه‌های اخیر نشان می‌دهد که تا چه اندازه امریکا فراموش شده و حزب توده ایران، فداییان اکثریت، جنبش مسلمانان مبارز و گروه‌های مشابه دیگری که با تمام وجود در راه پشتیبانی از انقلاب عمل می‌کنند، زیر ضربه اتهام و افترای **ضدانقلاب از یکسو و انحصارطلبان از سوی دیگر** قرار گرفته‌اند." (همانجا)

بنابراین نه تنها مبارزه برای آزادی در شرایط بوجود آمده در سال 1360 و 1361 دیگر تابع مبارزه ضدامپریالیستی نیست، بلکه این امپریالیسم است که خود در حال تقویت جناحی از حاکمیت است که گرایش‌های انحصارگرانه و آزادی ستیز دارد. امپریالیسم در ایران نیز مانند هر جای دیگر سرکوب آزادی‌ها را مجرا و کانال بازگشت خود می‌داند.

ممکن است این سوال پیش آید که چرا نورالدین کیانوری در نوشته بالا سرنوشت انقلاب را نه تماماً بلکه "**تا حد بسیار زیادی**" به سرنوشت نبرد بر سر آزادی‌ها وابسته می‌داند؟ دلایل آن را پیشتر گفته‌ایم. میان مبارزه برای آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی رابطه مکانیکی وجود ندارد. با سرکوب آزادی‌ها، دیگر جنبه‌های مبارزه رهایی بخش مردم ایران، مبارزه ضد امپریالیستی خلق برای استقلال ملی، مبارزه برای عدالت اجتماعی نمی‌توانست فوراً خاتمه پیدا کند و دیدم که خاتمه پیدا نکرد. مبارزه مردم در این عرصه‌ها در دوران انقلاب بسیار بیش از آن پیش رفته بود که بتواند بساط آن فوراً جمع شود. در همان شرایط، علیرغم سرکوب آزادی‌ها، هنوز ظرفیت و امکان شرکت در مبارزه عمومی خلق برای تحکیم استقلال و پیشبرد عدالت اجتماعی و حتی تاثیر گذاشتن، در درازمدت بر سرنوشت آزادی‌ها، از این طریق وجود داشت. آزادی‌ها را می‌شد با جلوگیری از انتشار چند روزنامه و دستگیری چند هزار تن تعطیل کرد، ولی در آن شرایط انقلابی برای تعطیل کردن مبارزه بر ضد امپریالیسم و برای عدالت اجتماعی قتل عام میلیون‌ها تن لازم بود.

همانگونه که حزب توده ایران اشاره و پیش‌بینی کرد، سرکوب آزادی‌ها مانع بسیار بزرگی را بر سر راه پیشبرد مبارزه برای استقلال و عدالت اجتماعی بوجود آورد، نیروهای این مبارزات را متفرق و چشم انداز آن را کور، جهت و سرنوشت انقلاب را دگرگون کرد. در

نتیجه هر قدر که با گذشت زمان، نبود آزادی‌ها موجب شد که آن ظرفیت ضدامپریالیستی و خلقی ناشی از مبارزات دوران انقلاب بیشتر تحلیل برود، به همان نسبت مبارزه برای آزادی جنبه عمده و تعیین کننده بیشتری پیدا کرد.

امروز ما در شرایطی کاملاً متفاوت به سر می‌بریم. ضمن آن که همچنان امکان‌ها، نیازها و ضرورت‌های مبارزه برای هر سه آماج استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی وجود دارد. ولی در شرایط کنونی پیشرفت در امر استقلال بدون پیشرفت در عرصه آزادی و عدالت اجتماعی تقریباً ناممکن است و پیشرفت در امر عدالت اجتماعی بدون پیشرفت در عرصه آزادی. مبارزه در هر یک از این عرصه‌ها نیز ویژگی‌ها خاص خود را دارد و باید از افتادن در دام ساده گرایی پرهیز کرد. دادن آگاهی، افشاگری و سازماندهی همچنان شیوه عمده مبارزه است. نه می‌توان برای مبارزه با امپریالیسم به ریسمان پوسیده حکومت‌های وپسگرا و خودکامه آویزان شد، نه می‌توان برای رسیدن به آزادی به لنگر کشتی‌های جنگی امریکا دخیل بست.

درک نکردن دقیق رابطه میان مبارزه برای استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی، پیوند ناگسستنی میان آنان و ضمناً استقلال نسبی آنها، افتادن در دام تفسیرهای مبتذل یا توجیه‌های مبتذل تر به قصد جلب نظر مساعد این و آن همگی خطرناک است. خطر آن که ما را به آنجا ببرد که آبی را که باید به آسیاب مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران بریزیم در هاون احمدی نژاد بکوبیم، یا نانی را که می‌خواهیم بر سر سفره مردم ایران بگذاریم در تنور جرج بوش بپزیم.

راه توده 172 12.04.2008